

## نمایی از شهادت سید الشهداء علیه السلام



به روایت سید رحمه الله و مفید رحمه الله لشکر لحظه ای از جنگ آن حضرت درنگ کردند پس از آن رو به او آوردند و او را دانه وار احاطه کردند(1) این هنگام عبدالله بن حسن که در میان خیام بود و کودکی غیر مراقب بود چون عمّ بزرگوار خود را بدین حال دید تاب و توان از وی برفت و به آهنگ خدمت آن حضرت از خیمه بیرون دوید تا مگر خود را به عموی بزرگوار رساند. جناب زینب علیها السلام از عقب او به شتاب بیرون شد و او را بگرفت و از آن سوی امام علیه السلام نیز ندا در داد که ای خواهر، عبدالله را نگاه دار مگذار که در این میدان بلاانگیز آید و خود را هدف تیر و سنان بی رحمان نماید. جناب زینب علیها السلام هر چه در منع او اهتمام کرد فایده نبخشید و عبدالله از برگشتن به سوی خیمه امتناع سختی نمود و گفت: به خدا قسم! از عموی خویش مفارقت نکنم و خود را از چنگ عمه اش رها نمانم و به تعجیل تمام خود را به عموی خود رسانید، در این وقت آنجور بن کعب شمشیر خود را بلند کرده بود که به حضرت امام حسین علیه السلام فرود آورد که آن شاهزاده رسید و به آن ظالم فرمود: وای بر تو! ای پسر زانیه، می خواهی عموی مرا بکشی؟ آن ملعون چون تیغ فرود آورد عبدالله دست خود را سپر ساخت و در پیش شمشیر داد، شمشیر دست آن مظلوم را قطع کرد چنانکه صدای قطع گردنش بلند شد و به نحوی بریده شد که با پوست زیرین بیاویخت. آن طفل فریاد برداشت که یا ابتاه! یا عمّاه! حضرت او را بگرفت و برسینه خود چسباند و فرمود: ای فرزند برادر! صبر کن بر آنچه بر تو فرود آید و آن را از در خیر و خوبی به شمارگیری، هم اکنون خداوند ترا به پدران بزرگوارت ملحق خواهد نمود.

پس حمله تیری به جانب آن کودک انداخت و او را در بغل عمّ خویش شهید کرد(2). اللهم امسك عنهم قطر السماء وامنعهم بركات الأرض الخ (3).

شیخ مفید رحمه الله فرموده که رجّاله حمله کردند از یمن و شمال بر کسانی که باقیمانده بودند با امام حسین علیه السلام پس ایشان را به قتل رسانیدند و باقی نماند با آن حضرت جز سه نفر یا چهار نفر.

سیدین طاوس رحمه الله (4) و دیگران فرموده اند که حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود: بیاورید برای من جامه ای که کسی در آن رغبت نکند که آن را در زیر جامه هایم بپوشم تا چون کشته شوم و جامه هایم را بیرون کنند آن جامه را کسی از تن من بیرون نکند. پس جامه ای برایش حاضر کردند، چون کوچک بود و بر بدن مبارکش تنگ می افتاد آن را نپوشید، فرمود این جامه اهل ذلت است جامه از این گشادتر بیاورید؛ پس جامه وسیعتر آوردند آنگاه در پوشید. و به روایت سید رحمه الله جامه کهنه آوردند حضرت چند موضع آن را پاره کرد تا از قیمت بیفتد و آن را در زیر جامه های خود پوشید، قلّمَا قُتِلَ جَرْدَوْهُ مِنْهُ چون شهید شد آن کهنه جامه را نیز از تن شریفش بیرون آوردند.

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم بدمنش زتنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سُم ستور

تنه، نماند که بهشند جامه با کفنش، عمر سعد گفت به مردکی که در طرف راست او بود از اسب پیاده شو و به سوی حسین رو و او را راحت کن. خولی بن یزید چون این بشنید به سوی قتل آن حضرت

سبقت کرد و دوید چون پیاده شد و خواست که سر مبارک آن حضرت را جدا کند رعد و لرزشی او را گرفت و نتوانست  
شیخ مفید رحمه الله فرموده که چون باقی نماند با آن حضرت احدی مگر سه نفر از اهلیش یعنی از غلامانش، رو کرد بر آن قوم و مشغول مدافعه گردید، و آن سه نفر حمایت او می کردند تا آن سه نفر شهید شدند و آن حضرت تنها ماند و از کثرت جراحت که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با این حال شمشیر بر آن قوم کشیده و ایشان را به یمن و شمال متفرق می نمود شمر که خمیر ماهه هر شر ویدی بود چون این بدید سواران را طلبید و امر کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را امر کرد که آن حضرت را تیر باران کنند، پس کمانداران آن مظلوم بی کس را هدف تیر نمودند و چندان تیر بر بدنش رسید که آن تیرها مانند خار خار پشت بر بدن مبارکش نمایان گردید. این هنگام آن حضرت از جنگ باز ایستاد و لشکر نیز در مقابلش توقف نمودند، خواهرش زینب علیها السلام که چنین دید بر در خیمه آمد و عمر سعد را ندا کرد و فرمود: وَيَحَيَا يَا عَمْرُؤُا قَتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ! عمر سعد جوابش نداد، و به روایت طبری اشکش به صورت و ریش نحسش جاری گردید و صورت خود را از آن مخدره برگردانید (5) پس جناب زینب علیها السلام رو به لشکر کرد و فرمود: وای بر شما آیا در میان شما مسلمانی نیست؟ احدی او را جواب نداد.

سیدین طاوس رحمه الله روایت کرده که چون از کثرت زخم و جراحت اندامش سست شد و قوت کارزار از او برفت و مثل خارپشت بدنش پر از تیر شده بود، این وقت صالح بن وهب المزیّنی وقت را غنیمت شمرده از کنار حضرت در آمد و با قوت تمام نیزه بر پهلو مبارکش زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد (6) در این حال فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.

پس برخاست و ایستاد. قَلَمًا خَلَى سَرَجُ الْفَرَسِ مِنْ هَيْكَلِ الْوَحْيِ وَالتَّنْزِيلِ وَ هَوَى عَلَى الْأَرْضِ عَرْشُ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ جَعَلَ يُقَاتِلُ وَ هُوَ رَاجِلٌ قِتَالًا أَقْعَدَ الْقَوَارِسَ وَ أَرَعَدَ الْفَرَايِصَ وَ أَذْهَلَ عُقُولَ فُرْسَانَ الْعَرَبِ وَ أَطَارَعَ الرُّؤْسَ الْأَثَابَ وَ اللَّيْبَ.

حضرت زینب علیها السلام که تمام توجهش به سمت برادر بود چون این بدید از در خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که واخاه و اسیداه! اهل بیتاه! ای کاش آسمان خراب می شد و بر زمین می افتاد و کاش کوهها از هم می پاشید و بر روی بیابانها پراکنده می شد.

راوی گفت: که شمربن ذی الجوشن لشکر خود را ندا در داد برای چه ایستاده اید و انتظار چه می برید؟ چرا کار حسین را تمام نمی کنید؟ پس همگی بر آن حضرت از هر سو حمله کردند، حصین بن تمیم تیری بر دهان مبارکش زد، ابویوب عنوی تیری بر حلقوم شریفش زد و زرعّه بن شریک بر کف چپش زد و قطعش کرد و ظالمی دیگر

بردوش مبارکش زخمی زد که آن حضرت به روی در افتاد و چنان ضعف بر آن حضرت غالب شده بود که گاهی به مشقت زیاد برمی خاست ، طاقت نمی آورد و بر روی می افتاد تا اینکه سینان ملعون نیز به برگلوی مبارکش فرورید پس بیرون آورده و فرو برد در استخوانهای سینه اش و بر این هم اکتفا نکرد آنگاه کمان بگرفت وتیری بر نحر شریف آن حضرت افکند که آن مظلوم در افتاد.(7)

در روایت ابن شهر آشوب است که آن تیر بر سینه مبارکش رسید پس آن حضرت بر زمین واقع شد، و خون مقدسش را با کفهای خود می گرفت و می ریخت بر سر خود چند مرتبه . پس عمر سعد گفت به مردی که در طرف راست او بود از اسب پیاده شو و به سوی حسین رو و او را راحت کن . خولی بن یزید چون این بشنید به سوی قتل آن حضرت سبقت کرد و دوید چون پیاده شد و خواست که سر مبارک آن حضرت را جدا کند رعد و لرزشی او را گرفت و نتوانست ؛ شمر به وی گفت خدا بازویت را پاره پاره گرداند چرا می لرزی ؟

پس خود آن ملعون کافر، سر مقدس آن مظلوم را جدا کرد.(8)

سید بن طاوس رحمه الله فرموده که سنان بن انس - لعنه الله - پیاده شد و نزد آن حضرت آمد و شمشیرش را بر حلقوم شریفش زد و می گفت :والله که من سر ترا جدا می کنم و می دانم که تو پسر پیغمبری و از همه مردم از جهت پدر و مادر بهتری ، پس سر مقدسش را برید!(9)

در روایت طبری است که هنگام شهادت جناب امام حسین علیه السلام هر که نزدیک او می آمد سینان بر او حمله می کرد و او را دور می نمود برای آنکه مبادا کس دیگر سر آن جناب را ببرد تا آنکه خود او سر را از تن جدا کرد و به خولی سپرد.

پی نوشت ها:

1- ترجمه (لهوف ) (سوگنامه ) ص 225 ؛ (ارشاد) شیخ مفید 110/2.

2- (ارشاد)، 111/2.

3- (تاریخ طبری ) 245/6.

4- (ارشاد) شیخ مفید 111/2.

5- (تاریخ طبری ) 245/6

6- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف ) ص 229 .

7- (ارشاد) شیخ مفید 12/2.

8- (مناقب ) ابن شهر آشوب 120/4.

9- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف ) ص 233.

منبع:

منتهی الامال، مرحوم شیخ عباس قمی

تبیان